



ژیل دلوز

ترجمہی
پویا غلامی

ارائہی زاخر۔ ماؤخ:

سردی و شقاوت

- ۹ مقدمه‌ی مترجم
- ۱۷ پیش‌گفتار
- ۲۵ فصل یکم؛ ساد، مازخ و زبان‌شان:
نام‌گذاری یک اختلال. اولین عملکرد، عملکرد اروتیک زبان: عبارتهای امری و توصیف‌ها. دومین عملکرد نزد ساد: برهان، عنصر غیرشخصی و ایده‌ی عقل. دومین عملکرد نزد مازخ: دیالکتیک، عنصر غیرشخصی و ایده‌آل تخیل
- ۳۳ فصل دوم؛ نقش توصیف‌ها:
وقار مازخ. فرایند امر منفی و ایده‌ی نفی نزد ساد: دو طبیعت. ساد و تکرار شتاب‌بخش. «غریزه‌ی» مرگ. فرایند انکار و ایده‌آل تعلیق نزد مازخ: فتیش. مازخ و تکرار تعلیقی
- ۴۳ فصل سوم؛ ساد و مازخ تا کجا مکمل هم‌اند؟
مقایسه‌ی اهداف دو اثر. آیا در شخصیت‌های ساد مازخیسم، و در شخصیت‌های مازخ سادیسم وجود دارد؟ مضمون ملاقات بیرونی سادیست و مازخیست. ملاقات درونی، و سه استدلال که بنیان باور به وحدت سادومازخیستی را تشکیل می‌دهند
- ۵۳ فصل چهارم؛ مازخ و سه زن:
مادر فاحشه‌ی درباری، مادر ادیبی؟ مادر دهانی. «سرد، مادرانه، سرسخت...». سردی مازخ و بی‌عاطفگی ساد. مازخ و باخوفن. فاجعه‌ی یخبندان
- ۶۱ فصل پنجم؛ پدر و مادر:
مسئله‌ی نقش پدر در مازخیسم. نقش پدر در سادیسم و نزد ساد. فسخ پدر در مازخیسم و نزد مازخ. توالی سه زن و پیروزی مادر دهانی: مادر خوب. شخص سوم، بازگشت وهم‌انگیز پدر. قرارداد و فسخ
- ۷۱ فصل ششم؛ عناصر رمانسک مازخ:
عنصر زیباشناختی مازخ. انتظار و تعلیق. فانتاسم. ضرورت یک روان‌کاوی صوری. عنصر قضایی مازخ: قرارداد. قرارداد و قانون نزد مازخ، نهاد نزد ساد به‌عنوان نقد مطلق از قرارداد و قانون
- ۸۱ فصل هفتم؛ قانون، طنز و آبرونی:
دو جنبه‌ی تصویر کلاسیک قانون: آبرونی و طنز. واژگونی این دو جنبه در آگاهی مدرن. آبرونی و واژگونی قانون نزد ساد. طنز جدید و اطاعت کاذب از قانون نزد مازخ

فصل هشتم؛ از قرارداد به آئین:

۸۹

نسبت‌های قرارداد با قانون. انتقال قانون به مادر دهانی: محرم‌آمیزی و تولد دوباره. سه آئین مازخ: شکار، کشاورزی و تولد دوباره. قایل و مسیح: خدا مرده است. چرا تولد دوباره اساسی است. شباهت پدر و نقش احساس جرم در مازخیسم: «پدري دارد کتک می‌خورد». خصلت صوری و دراماتیک مازخیسم

فصل نهم؛ روان‌کاوی:

۹۹

اولین تفسیر فروید: وارونگی و عوامل دیگر. نابسندگی فرمول «سادیسیم وارونه».

دومین تفسیر، و مسئله‌ی «گسلش»

فصل دهم؛ غریزه‌ی مرگ چیست؟:

اصل لذت هیچ استثنایی ندارد. اصل تجربی و اصل استعلایی. اروس، تاناتوس ۱۰۷ و تکرار. دو فرم جنسی‌زدایی یا گسلش: روان‌رنجوری و والایش. سومین فرم: انحراف. جهش آنی. تکرار، لذت و درد

فصل یازدهم؛ سوپراگوی سادیستی و اگوی مازخیستی:

پیروزی سوپراگو و وضعیت اگو در سادیسم: آپرونی. پیروزی اگو و وضعیت ۱۱۵ سوپراگو در مازخیسم: طنز. خلاصه‌ی خصلت‌های تفاوت‌های مازخیسم و سادیسم. اگو، سوپراگو، شکاف ساختاری بین‌شان و غریزه‌ی مرگ: تخیل و اندیشه. جمع‌بندی درباب «ناهم‌ممکنی» سادیسم و مازخیسم

یادداشت‌ها

۱۲۵

پیوست یکم: خاطره‌ای از کودکی و تأملاتی درباره‌ی رمان

۱۳۱

پیوست دوم: دو قرارداد زاخرمازخ

۱۳۵

پیوست سوم: ماجرا با لودویگ دوم (به روایت واندا)

۱۳۹

افزوده‌ی یکم: بازآرائه‌ی مازخ، ژیل دلوژ

۱۵۱

افزوده‌ی دوم: عرفان و مازخیسم: گفتگو با ژیل دلوژ درباره‌ی مازخ

۱۵۷

افزوده‌ی سوم: ادبیات به‌منزله‌ی سمپتوم‌شناسی: ژیل دلوژ درباره‌ی زاخرمازخ، ۱۶۳
توماس گیسکنز

۱۸۱

افزوده‌ی چهارم: دلوژ با مازخ، اریک آلیه

یادداشت مترجم

یک — به‌زعم نیچه، از آنچه عظیم است یا نباید سخن گفت یا تنها باید به زبانی بدون آرایش از آن حرف زد: از نظرگاه زمین‌تاریخی و زمین‌فلسفی، مطالعه‌ی دقیق این اثر ژیل دلوژ درباره‌ی کار و زندگی زاخرمازخ به‌عنوان یک عارضه‌شناس یا یکی از پزشکان کمترشناخته‌شده‌ی فرهنگ، برای بازاندیشی در روان‌جغرافیای فارسی‌زبان نه تنها یک ضرورت است که حتی به‌لحاظ شرایط سرتاسری بحران اقتصادی و فرهنگی و کمبودهای مطالعات موثق نظری یا حتی انسان‌شناختی، شایسته‌تر آن بود که بسی پیش از این‌ها به چنین مطالعه‌ای توجه می‌شد. به لطف بینش دلوژ در تدقیق نقشه‌نگاری فانتاسم‌های سادیسم و مازخیسم از منظری ورای کلیشه‌ها، و به لطف شیوه‌ی منحصربه‌فردش در تشخیص، تفکیک و تبیین کارکردهای امر بالینی و امر ادبی در نسبت با سمپتوم‌ها و سندروم‌های نهفته در آثار مازخ، به‌گذار از امر بس‌بسیار انسانی و حرکت به سوی یک

هوش جمعی نانسانی یا پسانسانی کمک خواهد شد. در سرتاسر این اثر بار دیگر و در بستری متفاوت به مسئله‌ای برمی‌خوریم که دلوز در کتابش درباره‌ی هیوم مطرح کرده بود: تجربه‌گرایی استعلایی. سوژه چگونه از حدود خود فراتر می‌رود؟ چگونه سوژه تجربه‌ی ناگزیر رویارویی با رخداد‌های بحران‌زا و گذار از آن‌ها را به‌ممنزله‌ی تاخوردن خارج و گشودگی فرم‌های درونی بودن به امر بس‌گانه پذیرا می‌شود و از آن چه می‌سازد؟ امکان‌های زیست و آفرینش چگونه غنی‌تر می‌شوند و اضطراب‌ها، فزونی‌ها و ابهام‌های مواجهه با امر بس‌گانه از خلال چه سنجی صادق به موضوعی برای یک تحلیل نیروشناسانه بدل می‌شوند؟ عارضه‌شناسی بیماری‌های دوران‌مان چه جعبه‌ابزار نظری طلب می‌کند و چطور قادر می‌شویم نقشه‌ای برای پیشینه‌سازی فرایندهای تکین‌سازی‌مان ترسیم کنیم و به‌نحوی ایجابی و حیات‌باورانه به سنجی از سلامت بزرگ‌تر و ضرورتاً دیگرگون آری بگوئیم؟

آثار مؤلفان اصیل، تصویر اندیشه یا صفحه‌ی اندیشه را از شکل می‌اندازند و از نو شکل می‌دهند: به همین معناست که آثار همواره نابهنگام اسپینوزا، نیچه یا دلوز دقیقاً انفجاری‌اند، و به‌قول نیچه، «جنگی بدون دود و باروت» را در مخاطب راستین هر زمانه به راه می‌اندازند. این آثار بنا به صفات و خصایص تکین‌شان، به ورای باورهای عام، عقاید عرفی، بیماری‌های امور زیسته و خرافه‌های کاذب می‌روند. اگر به زبان اسپینوزا، اوهام، خرافه‌ها و باورهای عام بر تصوراتی غیر تام و بر دانشی ناقص (دانش جمع لول به‌زعم اسپینوزا) استوارند که با این حال همگانی می‌شوند و خود را به ارزش‌های توده‌ای مسلط دوران‌ها بدل می‌کنند، آنگاه آثار مؤلفان بزرگ این توان تکین را دارند که آن ارزش‌های بس‌بسیارانسانی را به پرشش بکشند. از یک سو، این آثار نابهنگام‌اند، و وجهی زخم‌زننده، آذرخش‌وار، هولناک و حتی اضطراب‌آور به‌همراه دارند که چه‌بسا مخاطب راستین را بیمار کند (که به‌قول نیچه، نگرستن از چشم‌انداز بیماری به سلامتی را ایجاب می‌کند)، و البته از سوی دیگر، در این آثار وجهی پرورنده، نشاط‌افزا و قوام‌بخش نیز در کار است که به جان رسوخ می‌کند و چه‌بسا سلامت عظیم‌تری پیشکش کند (نگرستن از چشم‌انداز سلامت نویافته به بیماری). بار دیگر با مسئله‌ی اسپینوزا در فصل ۵ اخلاق مواجه می‌شویم: «کسی که بدنش مستعد امور کثیری است دارای نفسی است که قسم اعظم آن سرمدی است» (۵: ۳۹). اما آیا ما آن توان و گشودگی لازم را کسب خواهیم کرد که اندازه‌ی واقعیت این مواجهه‌ی

تابهنگام شویم و با متانت و به‌شیوه‌ای ساخت‌گرایانه پیچیدگی‌ها و ظرفیت‌های میل و سوژکتیویته را چشم‌درچشم بنگریم، یا زیرکی به خرج می‌دهیم و این واقعیت سرنوشت‌ساز را به اندازه‌ی حصار تنگ باورهای خود فرومی‌کاهیم؟

هر مواجهه‌ی راستین، هر آری گویی گزینش‌گر به نیروهای امر خارج و به فرایندهای شدن (صبرورت)، فراسوی ترس‌ها و امیدهای احتمالی می‌رود. این موضوع در مواجهه‌ی مخاطب فارسی‌زبان با این اثر نیز صدق می‌کند. هرچند سردی و شقاوت همچون هر اثر دیگر از این مؤلف، اثری مستقل و خودبسنده است و مقتضیات خاص خودش را پیش می‌نهد، با این حال خواننده‌ی احتمالی در صورت آشنایی با دیگر آثار دلوز به‌عنوان فیلسوفی با یک منظومه‌ی مفهومی مشخص قطعاً به درک دقیق‌تری از کتاب خواهد رسید. اهمیت و جایگاه مطالعات دلوزی در عصر ما و ضرورت مواجهه‌ی دقیق با مقتضیات راستین طرح‌شده در آثارش، امروزه بیش‌ازپیش آشکار است. همان‌طور که در این‌جا دلوز بارها به خویشاوندی میان ساد و اسپینوزا می‌پردازد، یا به قرابت‌های میان مازخ و افلاطون (تحلیل دیالکتیکی) اشاره می‌کند، ما هم تنها می‌توانیم امیدوار باشیم مخاطب احتمالی این اثر به گستره‌ی آثار دلوز درباره‌ی فیلسوفانی چون هیوم، اسپینوزا، نیچه، کانت، لایبنیتس، و فوکو بی‌توجه نباشد، یا به تأملات مؤلف درباره‌ی نویسندگانی چون پروست و کافکا، یا درباره‌ی سینما، و تأثیر این همه بر فضای اندیشه‌ی معاصر نظر کند. هرچند خوشبختانه منابع نسبتاً کافی از/درباره‌ی دلوز برای آشنایی خواننده‌ی پیگیر وجود دارد (لااقل بیش از دیگر فیلسوفان معاصر)، اما باز هم باید پرسید آیا بالقوگی لازم برای دیدن ورای نگاه‌کردن، و خواندن ورای کلیشه‌ها را در خود پرورانده‌ایم؟ برای نمونه، وقتی در فصل چهارم کتاب، دلوز به سنج‌شناسی سه زن (و سه مادر) در مازخ می‌پردازد، به وجه انسان‌شناختی یا قوم‌شناختی کار مازخ نقب می‌زند و در نتیجه، آنچه درباره‌ی سنج‌های مختلف زنان در مازخ تشریح می‌شود عملاً نباید جدای از این بستر ضمنی انسان‌شناختی در نظر آید: «مازخ کار هم‌دوره‌اش باخوفن، قوم‌شناس برجسته و حقوق‌دان هگلی را خواننده بود. آیا خواندن باخوفن به اندازه‌ی هگل الهام‌بخش رؤیای آغازین ونوس نیست؟ باخوفن سه مرحله در تکامل بشریت را از هم تمیز می‌دهد. اولی مرحله‌ی فاحشه‌گری درباره‌ی یا آفرودیتی است که در آشوب مرداب‌های حاصلخیز ماقبل تاریخ، از روابط زن با چندین مرد شکل گرفته، و اصل زنانه در